

همدلی حوزه و دانشگاه، ضرورت توسعه علمی

سید محمد باقر رکنی*

چکیده

در این تحقیق با نگاهی اجمالی به ریشه‌های جدایی دین و علم، پیشینه تاریخی - اجتماعی افتراق نظری حوزه و دانشگاه به ویژه در تاریخ معاصر ایران بررسی شده است. همچنین با تأملی در روند اشتراک نظری دو مرکز تولید علم (حوزه و دانشگاه) جامعه طی نیم قرن اخیر، فرضیه تقدم توسعه علمی بر توسعه سیاسی یا توسعه اقتصادی به اجمال، اثبات و در ادامه نیز وضعیت پیوند حوزه و دانشگاه و چالشهای فعلی این مقوله نقد و بررسی و راهکارهایی نیز جهت رفع این چالشها ارائه شده است.

واژگان کلیدی: حوزه و دانشگاه، همدلی، افتراق نظری، اشتراک نظری، تولید فکر و اندیشه، توسعه علمی.

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۶/۱۲/۱۱

* تاریخ دریافت: ۱۳۸۶/۹/۱۱

مقدمه

جدا انگاری دین و علم یا دین و سیاست از مباحث ریشه دار و متأسفانه مؤثر در فراز و نشیبهای مختلف تاریخ معاصر اعم از حوزه دین، فرهنگ، اجتماع، سیاست و اقتصاد بوده است. با تأملی دقیق و کاوشی عالمانه و البته منصفانه، به وضوح رد پای تحریف کنندگان و بدعت گذاران کج اندیش و در اصل، مخالفان توسعه و پیشرفت دین، علم، اخلاق و در یک کلام، توسعه انسانیت دیده می شود که در قرآن کریم نیز مکرراً از آنها به بدی و فساد انگیزی در روی زمین یاد شده است. در این نوشتار، ضمن تبیین علل تاریخی بروز اختلاف نظر حوزه علم و دین که به افتراق فکری حوزه و دانشگاه به ویژه در تاریخ معاصر در ایران انجامیده است، تبعات این جدا انگاری فکری که در حوزه عملی و اجرایی عرصه های اجتماعی نیز مشهود می باشد، بررسی شده است.

در ادامه به دغدغه پیشگامان راستین علم و دین و علاقه مندان به توسعه همه جانبه این مرز و بوم که پس از عقب ماندگی و به عبارتی، عقب نگه داشتن ایران از قافله تیز پای علوم و فنون، خواهان پیشرفت و آبادانی کشور بوده اند، پرداخته شده است. زحمات امثال امیر کبیر در راه اندازی دارالفنون جهت توسعه دانش روز و پس از آن، مجاهدتهای فراوان طلایه داران انقلاب اسلامی از جمله امام خمینی (ره) و شاگردان وفادارش، همچون: شهیدان مطهری، بهشتی، باهنر، مفتاح و ... که خواهان تلفیق دین و دانش با یکدیگر بوده اند، نمونه هایی واضح و اثر گذار در عرصه نزدیک کردن مراکز دینی و علمی و ایجاد نوعی همدلی راهگشا در راستای گسستن قیود وابستگی فکری و علمی و همچنین توسعه علوم دینی (حوزوی) جهت پاسخگویی به نیازها و مقتضیات پر شتاب جامعه در حال گذار و انقلابی بوده است.

بنابراین، از امور مهمی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی به آن پرداخته شد، موضوع انقلاب فرهنگی در سال ۵۹ بود. تحولی که هر چند تحت تأثیر فضای ملتهب سیاسی - فرهنگی بعد از انقلاب بود، اما توانست تا حدودی زمینه های اتحاد و همدلی دو مرکز تولید اندیشه (حوزه - دانشگاه) را فراهم کند.

۷ ♦ همدلی حوزه و دانشگاه، ضرورت توسعه علمی

در این نوشتار پس از باز کاوی اجمالی نتایج عملی نظریه وحدت (اتحاد) حوزه و دانشگاه که مکرراً از سوی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران بر آن اشاره شده بود، ضمن بررسی موانع احتمالی بر سر راه اشتراک نظری (همدلی) حوزه و دانشگاه، بر این نکته تأکید شده که راه برون رفت دستگاههای متوکی علوم و دیانت از مسیر ناقص فعلی، تولید دانش و تقدّم توسعه علمی و اندیشه‌ای بر سایر مقوله‌ها از جمله توسعه سیاسی یا توسعه اقتصادی است؛ چرا که بعید به نظر می‌رسد بدون ترویج و نهادینه کردن علم و اندیشه در سایه دین و ایمان، این جامعه به سوی ترقی و پیشرفت و به عبارتی، توسعه متوازن^۱ برسد. در خاتمه نیز با توجه به فضای حاکم بر مراکز علمی حوزه و دانشگاه، پیشنهادها و راهکارهایی ارائه شده است.

ریشه‌یابی افتراق نظری حوزه و دانشگاه

شاید بتوان آغاز تفکر جدایی دین از دانش معرفت را بر اساس آموزه‌های تحریف شده یهودیت و بر خلاف آیات صریحه قرآن کریم (بقره، ۲۸-۳۵)، به زمان خلقت حضرت آدم متسبب دانست. در کتاب نخست تورات و در فصل مربوط به آفرینش آدم و حوا و نسلهای انسانی، آمده است که خداوند به آدم و حوا فرمود: از هر درختی به جز درخت معرفت (میوه ممنوعه) که خوبی و بدی را به انسان می‌شناساند، می‌توانید آزادانه تناول کنید» (کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب دوم، آیه ۱۶ و ۱۷)، اما آنچه از درخت معرفت (میوه ممنوعه) بخورید، قطعاً خواهید مرد. شیطان نیز هنگامی که می‌خواست آدم و حوا را بفریبد، درصدد اقناع آنان برآمد و گفت: اگر از درخت معرفت بخورید قطعاً نخواهید مرد، بلکه چشمان حقیقت بین شما باز خواهد شد و شما نیز همچون خداوند بر خوبی‌ها و بدی‌ها واقف خواهید شد. (همان، باب سوم، آیات ۱ تا ۸ و آیه ۲۳)

بعدها نیز سایه سنگین همین تفکر ضد دین و ضد دانش توسط پیروان مکتب یهودیت تحریف شده در طول هزاره تاریخ قرون وسطی (ق ۵ تا ۱۵م) بر سراسر مغرب‌زمین مستولی

شد. جدالهای دامنه‌دار کلیسا و پادشاهان، طی قرون وسطی جهت کسب قدرت و سلطه بر توده مردم همراه با خودکامگی‌های طرفین درگیری، ضعف آموزه‌های مسیحیت تحریف‌شده کاتولیک در برابر نیازها و مقتضیات زمانه، استفاده ابزاری پاپها و پادشاهان از دین (کلیسای تحریف‌شده) و موارد متعدد دیگر، در نهایت به ناکارآمدی دین در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و علمی و همچنین وجه المصالحه شدن کلیسا توسط سلاطین منجر شد. ظهور پروتستانسزم (اصلاح دینی) در دوران رنسانس^۱ بطلانی بر آموزه‌های ضعیف هزار سال سلطه مهم‌ترین دستگاه دینی غرب (کلیسای کاتولیک) بود. لذا رشد سریع علوم و فنون در غرب مدرن که با وامداری از مشرق زمین به ویژه ایران اسلامی از اواخر قرون وسطی آغاز شده بود (آرسته‌خو، ۱۳۷۹، ص ۵۶-۴۶)، به همراه تفاسیر جدید از آیین مسیحیت توسط اصلاح‌گرایانی چون مارتین لوتر و کالون، به دیدگاه‌های جدید و اغلب متخاصم با دین و دینداران سنتی مسیحی منجر شد. به گونه‌ای که رنسانس را می‌توان دروازه علوم تفکرات و حتی الحاد جدید نامید.

بعد از رنسانس (قرن ۱۵ و ۱۶م)، تفکر جدایی دین و علم و حتی جدایی دین و سیاست (سکولاریسم) با اعزام مبلغان مسیحی (و یهودی) توسط آغازگران امپریالیسم جهانی در سایر ممالک جهان به خصوص کشورهای شرقی و اسلامی از جمله ایران دنبال شد. با شروع دوره جدید کشورگشایی استعمارگرانی چون فرانسه و انگلیس (قرن ۱۸ و ۱۹م) که به مدد تجهیزات نظامی مدرن صورت می‌گرفت و در کنار ترویج تفکرات فرهنگی، سیاسی جدید مغرب‌زمین که منبعث از دوران مدرنسیزم بود، کم‌کم این طرز تلقی در بین کشورهای مستعمره نقش بست که علت‌العلل ترقی و پیشرفت ممالک غربی، همان حذف دین و مذهب از عرصه عمومی زندگی مانند سیاست، اجتماع و حوزه آموزش و دانش است.

ورود این طرز تفکر در ایران به دوران فتحعلی‌شاه قاجار و ولیعهدی عباس میرزا بر می‌گردد. در اولین مرحله در سال ۱۸۱۱م/۱۹۰ش دو دانشجو (که به دربار قاجار نیز وابستگی داشتند) و در مرحله بعد نیز (۱۸۱۵م/۱۹۴ش) ۵ نفر دیگر به اروپا جهت ادامه تحصیل اعزام شدند. (امیری، ۱۳۸۱، ص ۴۹)

هر چند نیت عباس میرزا در این گونه اقدامات کمک به رشد و ترقی ایران و آشنایی با پیشرفتهای نظامی و علمی غربیان بود، اما با بازگشت اولین گروه فارغ‌التحصیلان به ایران و به دلیل مسخ فکری و اعتقادی آنان و عدم شناخت دقیق علل پیشرفت فرانسه و انگلیس و همچنین عقب ماندن ایران (به ویژه در زمان اوج و شکوفایی تمدن غرب مدرن)، زمینه‌ساز تقلید و اقتباس بی‌چون و چرای تفکرات غربی بدون در نظر گرفتن بافت اجتماعی و ساختار فرهنگی و دینی مردم این سرزمین شد. تفکراتی که بعدها بیش از آنکه باعث پیشرفت و آبادانی ایران و ایرانی شود، عاملی در جهت دین‌زدایی، پسرفت و وابستگی هر چه بیشتر این مملکت شد؛ دیدگاه‌های متعصبانه و غیر واقع‌بینانه‌ای که به انکار و هتاک علی‌ه علمای و گذشتگان ایران اسلامی نیز انجامید. بد نیست به نمونه‌ای از ادعاهای میرزا آقاخان کرمانی که از سردمداران اولیه روشنفکری است، اشاره کنیم:

علم اخبار و احادیث و حکمت و عرفان اسلامی و تفسیر چه حاصلی به بار آورد؟
جز افزودن اوهام و تولید مجادله و اشکالات بی‌پایه، نه اسباب شوکت ملت، نه باعث قوت دولت، نه مایه ثروت رعیت، نه علت ازدیاد تجارت، نه مایه اعتبار اهالی مملکت، نه مصلح خلاف، نه اسباب استراحت! تمام کتبی که مثل اسفار ملاصدرا و فتوحات محی‌الدین و خرافات شیخ شبستری که زمین را سنگین بار کرده، به ملت و رعیت ایران جز تضييع وقت و افساد دماغ، دیگر چه خدمت کرده است؟ (همان، ص ۷۳)

پذیرش تفکر مسموم و انحرافی جدایی دین با دانش و سیاست در کشورهایمانند هند، ترکیه و ایران به دلیل نداشتن پیشینه‌های عمیق فرهنگی نبود، بلکه به دلیل «خودفراموشی هویت» توسط منادیان و اشاعه دهندگان علوم مدرن غربی در این کشورها بود. در ایران عصر قاجار، این منادیان مسخ شده در فرهنگ سکولار غرب جدید، با فراموشی و چشم بر هم گذاشتن از دوران شکوفایی علم و تمدن ایران به خصوص ایران پس از اسلام و برداشتی اشتباه از منازعات بین کلیسا و سلاطین و همچنین برخورد ناصواب کلیسا و دانشمندان قرون وسطی، بر آن شدند تا در ایران اسلامی نیز همانند غرب قرن ۱۶، پروتستانیسیم بیافرینند.^۱

۱. «مسیحیان انجیل ساختگی بی سر و ته را بوسیدند و بر طاق کلیسا نهادند و به دنیای علم و هنر قدم گذاردند و مسلمانان هم باید از افسانه‌های جعلی اسلام که هر کس از روی نادانی و تعصب و خودسری چیزی بر آن افزوده، چشم پوشیده و به سوی جهان دانش و عقل روی بیاورند. (ر.ک: آدمیت، ۱۳۴۶، ص ۱۴۲)

در هر صورت به دلیل بی‌کفایتی شاهان قاجار و غربزدگی مفرط نحلّه روشنفکران^۱ که منادیان ورود تفکرات غرب جدید به ایران بودند، کار به جایی رسید که عامل بدبختی و عقب‌ماندگی ایران را به غلط از حمله اعراب (مسلمانان) به ایران و در مسلمان شدن ایرانی‌ها جستجو کردند.^۲ تفکرات منحطی که اثرات مخرب خود را در تقابل هر چه بیشتر دین و دانش در عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی کشور بر جای گذاشت.^۳ مسلماً نوع برداشت افراط‌گونه روشنفکران غربزده به مسائل فرهنگی، سیاسی و اجتماعی و ظهور مفاهیم مدرنیته با نگاه سنتی و درون‌دینی علمایی که سالها مأمّن اعتقادی، فکری و اجتماعی توده‌های مردم بودند، یکسان نبود و نتیجه طبیعی آن، ستیز آزار دهنده مدرنیسم و سنت‌گرایی بوده که متأسفانه تا زمان حال نیز در عرصه‌های فرهنگی و علمی کشورمان در جریان است.

به همین دلیل از زمان مشروطه تا امروز، از طرفی علمای مذهبی به عنوان نمایندگان متعصب و سنت‌گرا که عامل عقب‌ماندگی ایران از قافله مدرنیته و مدرنیسم هستند و از طرف دیگر، روشنفکران غربزده به عنوان نمایندگان تجدد خواهی و پیشرفت‌آبادانی ایران معرفی شده‌اند. نکته دردآور این است که هیچ‌گاه سعی نشد این افتراق نظر اساسی با این منشأ تاریخی و اجتماعی، در همان ایام مشروطه و غارت ایران توسط دولتهای استعمارگر غربی مانند روسیه و انگلیس و فرانسه و هزاران مشکل سیاسی و اجتماعی داخلی به صورت یک مناظره علمی و منصفانه و بدون حبّ و بغضهای صنفی و حزبی بررسی و برای آن راه حل مناسبی ارائه شود، بلکه بیشتر در قالب تهمت و افترا بین دو گروه و حتی ترور و قتل عالمان مذهبی توسط روشنفکران افراطی ادامه پیدا کرد.

1. Intellectualists

۲. «حیف از تو و افسوس از تو ای ایران! یک مشت تازی لخت و برهنه، وحشی و گرسنه، دزد و شترچران، سیاه و زرد و لاغر میان، موش‌خواران بی‌خانمان، منزل‌گزیان زیر خار مغیلاں، شیر و بی‌ادب و خونخوار مثل حیوان، بل پست‌تر از آن، بر کاروان هستی تو تاختند. (ر.ک. به: همان، ص ۲۸۳)

۳. شکست مشروطه و به دنبال آن تأسیس سلسله استبدادی رضا شاه از مصادیق واضح و مبرهن این‌گونه تلقی‌های غیر دینی ناشی از تقابل دین و دانش یا سیاست بود.

این دیدگاه علیه دین و عالمان دینی در حالی است که واقع مطلب به گونه دیگر بوده است. «تا آنجا که ما آگاهیم، رهبران مذهبی، نامه، رساله یا اعلامیه‌ای بر ضد برنامه‌های نوگرایی فتحعلی شاه و عباس میرزا در نخستین دهه‌های سده ۱۹ از خود به جای نگذارند و حتی در شرایط و ویژگی‌های آن روزگار در هماهنگی و هم‌نوايي با آن بوده‌اند». (حائری، ۱۳۷۳، ص ۳۶۷)

حامد الگار می‌نویسد: «مهم این است که در میان علما از هیچ کس نام نبرده‌اند که با نظام جدید مخالفی کرده یا علیه آن به وعظ پرداخته باشد». (الگار، ۱۳۵۹، ص ۱۰۹)

بالاخره این افتراق نظرها در شکست نهضت مشروطه قد برافراشت و لکه ننگی بر دامان تحصیل کردگان از فرنگ برگشته و روشنفکران وابسته‌ای بر جای گذاشت که حدیث مفصل خیانتها و مظالم این گروه در تاریخ معاصر ایران ثبت و ضبط شده است.

از عجایب روزگار یکصد سال اخیر همین بس که افرادی مانند شیخ فضل‌الله نوری و آیت‌الله بهبهانی که جزء پیشگامان عالم و مذهبی قضیه مشروطه بودند، بعد از منازعات متعدد توسط افراطیون روشنفکر بی‌اعتقاد به دیانت و مذهب کشته می‌شوند. (امیری، پیشین، ص ۸۳) تقابل شدید (افتراق نظر) بین روشنفکران که متادیان چشم و گوش بسته فرهنگ غرب بودند و عالمان دینی که صیانت از کشور در مقابل نفوذ اجانب و بیگانگان را وظیفه شرعی خود می‌دانستند، در دوران پس از شکست مشروطه نیز با جدیت بیشتری ادامه پیدا کرد.

رویه دین‌گریزی و سکولاریزه کردن جامعه توسط روشنفکران در مقاطع تاریخی بعد از مشروطه، این بار در چهره مزور مشاوران رضا شاه که عامل سر سپرده کودتای سیاه (۱۲۹۹ ش) انگلیسی‌ها بود، خود را نشان داد (تقی‌زاده، ۱۳۶۸، ص ۳۲۱). رضا شاه مقدمات فراهم آمده و به ارث رسیده نهضت ناکام مشروطه را در راستای دین‌زدایی و مخالفت مدرنیسم و سنت‌گرایی، رسماً در ایران پایه‌گذاری کرد. قانونی کردن کشف حجاب و جلوگیری از فعالیت روحانیون و علمای مذهبی، نمونه عینی مخالفت شدید حکومت برآمده از مشاوره با روشنفکران وابسته (حکومت رضا شاه) علیه دیانت و هویت ملی مردم ایران بود (مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۷۵، ص ۸۴-۳۷). در همین ایام است که حتی عزاداری‌های ایام محرم و صفر نیز که سالها در این مملکت با عشق و علاقه عامه مردم برپا می‌شده، ممنوع می‌گردد.

سالهای تلخ دین‌زدایی دوره رضا خانی مقارن است با شکل‌گیری حوزه علمیه قم (۱۳۰۱ش) توسط مرحوم آیت‌الله عبدالکریم حائری یزدی. با توجه به سیاستهای استبدادی و بدون منطقی رضا شاه و پیشینه تاریک روشنفکران نسبت به علمای مذهبی از دوره قاجار، اکثر علما و مراجع عظام ترجیح می‌دهند برای حفظ اسلام، همت خود را بیشتر به امور فرهنگ‌سازی و تربیت طلبان مسلمان در آن بجهت دین‌ستیزی توسط حکومت پهلوی بگمارند. لذا کمتر به فعالیتهای مستقیم سیاسی علیه دولت به اصطلاح منادی مدرنیسم رضا شاهی مبادرت می‌ورزند؛ چرا که فضای عمومی جامعه و حکومت، علیه اسلام و مذهب است و هر چه نماد دین و مذهب باشد نیز به عنوان موانع ترقی و مدرنیسم تلقی می‌شود. تا جایی که عبا و عمامه روحانیون را پاره پاره می‌کردند (همان، ص ۱۲۶) و حتی با عوض کردن پوشش و لباس ملی مردم دیندار ایرانی عنوان می‌کردند: «نمی‌شود با این لباس عالم شد» (همان، ص ۱۵۴) و امام راحل (ره) چقدر دقیق و موشکافانه به این موضوع پرداختند که: «ترقیات مملکت به هفده دی» (اشاره به صدور حکم رضاشاه مبتنی بر کشف حجاب در سال ۱۳۱۴) نیست. ترقی مملکت به دانشگاه است که آن را به این صورت در آوردید. دانشگاه از وقتی امیر کبیر ایجاد کرده است تا حالا به قدر هفتاد سال یا ... خیلی سال می‌گذرد از عمرش، لکن نگذاشتند جوانهای ما درست بشوند». (نقل از: قادری، ۱۳۸۳، ص ۳۲۲-۳۲۱)

جالب این جاست که امام خمینی (ره) با درایت و تیزبینی خود، تاریخ تأسیس دانشگاه را مربوط به زمان تأسیس مدرسه دارالفنون توسط امیر کبیر در سال ۱۲۲۶ ش می‌دانند^۱ در حالی که تأسیس دانشگاه تهران به عنوان دانشگاه مادر در سال ۱۳۱۳ و با تلاش و کوشش همان دنباله‌های روشنفکران وابسته، بیشتر در جهت مبارزه با علوم اسلامی و دینی و حذف هویت مذهبی جوانان ایرانی صورت می‌گیرد، تا اینکه نشانه علاقه‌مندی به ترقی، استقلال و آزادی از قیود وابستگی به اجانب باشد.

۱. «وقتی مشروطیت اتفاق افتاد، حدود ۱۰۰ سال از تماس با غرب می‌گذشت، ۱۰۰ سال بود که دارالفنون تأسیس شده بود و از رفتن مهندسان و مترجمان به غرب ۱۰۰ سال می‌گذشت و با این حال هنوز هم ایران عقب‌مانده بود و جالب این است که عامل این عقب‌ماندگی را روحانیت معرفی می‌کردند. الان هم همین کار را می‌کنند». (ر.ک: گروه تحقیقات سیاسی اسلام، ۱۳۷۹، ص ۳۸)

نگاهی به انتصاب اولین رئیس فراماسونر دانشگاه شیراز (پهلوی سابق) و حضور مؤثر فراماسونری در شورای سیاستگذاری دانشگاه تهران در دهه ۴۰ و سایر عرصه‌های مدیریتی آموزشی و پرورشی کشور (طباطبایی، ۱۳۸۰، ص ۲۱۶-۸۹) این شائبه‌ها را تبدیل به یقین می‌کند که تئیات مؤسسان مراکز آموزشی به سبک مدرن آیا واقعاً کمک به ترقی ایران بوده یا کمک به تعمیق و تحکیم وابستگی فکری و عملی به کشورهای غرب. نمونه‌های بارز این گونه وابستگی‌های فکری، ترویج فرهنگ ترجمه و اقتباس از مفاهیم غربی به ویژه در حوزه علوم انسانی بوده که تا امروز نیز گریبان دانشگاه‌های ما را سخت در اختیار گرفته است. بنابراین، با تأسیس دانشگاه تهران (۱۳۱۳) و انتصابی بودن رؤسای اولیه آن توسط دستگاه متنفذ فراماسونری حاکم بر نظام مدیریتی کشور، طبیعی بود که محور آموزشی علوم تجربی و علوم انسانی مانند معقول و منقول، علوم تربیتی و علوم سیاسی، صبغه غربی و سکولاریزه و به عبارتی، مفاهیمی غیر دینی و ضد سنت (ایرانی - اسلامی) داشته باشد.

رگه‌های این گونه جدایی و افتراق نظری بین حوزه و دانشگاه یا عالم دینی و تحصیل کرده دانشگاهی، حتی در مبارزات دهه‌های ۴۰ و ۵۰ و بعد از آن نیز در چهره‌ای دیگر و به صورت اسلامی و انقلابی اما با عناوینی مشابه اوایل ورود پدیده روشنفکری در ایران دیده می‌شود. برداشتهای التقاطی و پراگماتیسم از اسلام و بیان نظریاتی مانند «رئسانس اسلامی» (بازرگان، بی‌تا، ص ۴) یا «تز اسلام منهای آخوند» (شریعتی، بی‌تا، ص ۸)^۱ توسط روشنفکران مسلمان مانند مرحوم بازرگان، شریعتی و امثالهم هر چند از لحاظ اعتقاد به دینداری و اسلام قابل مقایسه با افکار بیمارگونه افرادی چون آخوندزاده، ملکم خان و تقی‌زاده نیست، اما به نوعی تداعی‌کننده همان درد کهنه تضاد یا تقابل دین و سنت با دانش و تکنولوژی می‌باشد که اثرات مخرب آن در بین قشر جوان و دانشگاهی مسلمان ما، همچنان باقی مانده است. شاید برپایی همایشهای متعدد تحت عنوان دین و مدرنیته در سال جاری (۱۳۸۶) بتواند به نوعی مرهمی بر زخم کهنه

۱. همچنین: «با مرگ روحانیت رسمی ما، خوشبختانه، اسلام نخواهد مرد» (ر.ک. به: شریعتی، بی‌تا، ج ۳۴، ص ۱۶۷). همچنین امام خمینی فرمودند: «شریعتی کلیت روحانیت را زیر سؤال برده است». (ر.ک. به: جعفریان، ۱۳۸۵، ص ۴۸۸)

تفکر ناصواب و تفرقه افکنانه ضدیت دین با دانش مدرن باشد. البته به این شرط که تاریخ و واقعیتها آن گونه که رخ داده، تبیین و بررسی شوند. به عبارت دیگر؛ در این گونه همایشها مجدداً دچار برداشتهای التقاطی از دین و مذهب نشویم؛ تفکرات بدبینانه و متأسفانه کوتاه نظرانه‌ای که از یک طرف به تکفیر و تهمتهای ناروا علیه برخی روشنفکران مذهبی و از طرفی به محافظه کاری و تحجر و دگم‌اندیشی برخی از علمای مذهبی می‌انجامد و می‌انجامد. (کدی، ۱۳۸۱، ص ۳۸۰-۳۶۴)

البته با ذکر پیشینه این افتراق نظر بین علمای مذهبی و روشنفکران در سطور بالا، طبیعی است که در میان دو گروه، افراطیونی پیدا شوند که یا عامل همه بدبختی‌ها و عقب ماندگی‌ها را به ناحق متوجه عالمان دینی بنامند یا اینکه به هر چه مظهر پیشرفت و تکنولوژی است و منافی هم جهت بهبود زندگی و رفاه اجتماعی مردم دارد، با دیده کاملاً منفی بنگرند و به عنوان نماد کفر و الحاد در نظر بگیرند. هر چند نگارنده معتقد است سهم افراطی‌گری روشنفکران در تحقیر و تخریب فرهنگ غنی ایرانی و اسلامی این مملکت خیلی بیشتر از دگم‌اندیشی و تحجر برخی از علمای مذهبی بوده است؛ چرا که تاریخ تلخ و دردآور قاجاریه، مشروطه و استبداد پهلوی اول و دوم به روشنی شاهد ایجاد تفرقه بین متولیان تولید ارزشها و اندیشه‌ها بوده و متأسفانه ثمرات آن تا امروز نیز کماکان ادامه دارد.

اما در این بین، هر چند اندک، اما بوده‌اند کسانی که واقعاً داعیه‌دار نجات ایران از بند رخوت و خمودی در عرصه‌های دین و دانش باشند. هر چند فریادهای اصلاح‌گرایانه امیرکبیر در فضای خودخواهی، جهل و تملق دربار ناصرالدین شاه به سرعت خاموش شد، اما ادامه آن نگرش خیرخواهانه از اواسط دوره پهلوی دوم با پشتوانه‌ای محکم‌تر و عمیق‌تر و استفاده از آموزه‌های ظلم‌ستیزانه اسلامی، به تدریج زمینه‌ساز ظهور انقلاب تاریخی بهمن ۵۷ گردید.

بدون شک تفکرات مترقیانه، اما غیر وابسته به اجانب امام خمینی (ره) و پیروان راستین ایشان مانند شهید مطهری، شهید بهشتی، شهید مفتاح و مرحوم علامه محمدتقی جعفری ثابت کرد که می‌توان ایرانی بود و اسلامی بود، اما جیره‌خوار و سرسپرده و مقلد صرف غرب و

شرق نبود. این گروه فکری - مذهبی در عمل ثابت کردند که داشتن دیانت و تخصص و دانش علاوه بر اینکه هیچ منافاتی با یکدیگر ندارند، عامل اصلی ترقی، استقلال، رشد و سعادت‌مندی «جامعه عقب نگهداشته شده» و ظلم‌زده ایرانی نیز می‌باشد.

برداشت صحیح از اسلام، هم مخالف با دگم‌اندیشی در حوزه‌های دینی و علمیه بود و هم نگران ترویج تفکر التقاطی و تفاسیر مارکسیستی و پراگماتیستی از اسلام. همین نگرش دینی و علمی از اسلام بود که انقلاب را به سر منزل مقصود رساند و پیروان همین نظریه تلفیق مذهب و دانش بودند که پیش از انقلاب خواستار اتحاد و همدلی هرچه بیشتر حوزه و دانشگاه بودند.

دغدغه‌های خاطر این گروه فکری، به ویژه امام خمینی(ره)، از قبل و بعد از انقلاب اسلامی در خصوص پیوند و اتحاد حوزه و دانشگاه به این دلیل است که امام راحل(ره) تفرقه‌افکنی بین حوزویان و دانشگاهیان را از نقشه‌های شوم استعمارگران می‌داند که توسط عوامل اجانب، به ویژه در زمان رضا خان و پسرش اجرا شد(امام خمینی، ۱۳۶۸، ص ۲۳) و علاوه بر آن، نتیجه این تضاد و اختلاف نظر این می‌شود که «کودکان و جوانان ما جوری تربیت شوند که از مفاهیم دینی و اسلامی و به تبع آن از روحانیون متنفر باشند و از آن طرف نیز متدینان و روحانیت را از دانشجو و دانشگاه ترسانده و آنها را مظهر بی‌بند و باری، فساد اخلاقی و دشمنی با دین و خدا تلقی نمایند». (همان، ص ۱۴)

این از هم گسستگی اجتماعی و عدم انسجام ملی، راه را برای تسلط و استثمار هرچه بیشتر دشمنان حوزه، دانشگاه و در نهایت عموم مردم فراهم کرده و می‌کند. متأسفانه هنوز هم این گونه توهمات بدبینانه بین دو قشر مورد بحث، ساری و جاری است، هر چند میزان آن نسبت به قبل از انقلاب کاسته شده است.

با توجه به ریشه‌های تاریخی و اجتماعی افتراق نظر اساسی بین حوزه و دانشگاه، متوجه شدیم که:

اولاً، تضاد و اختلاف نظر جدی وجود داشته است؛

ثانیاً، نقش دشمن خارجی و بعد داخلی در این تفرقه افکنی کاملاً محرز است؛

ثالثاً، لطمات و صدمات بعضاً غیر قابل جبرانی به دین‌ورزی اصیل و تولید اندیشه و علم مفید به حال جامعه ایرانی و اسلامی در طول ۲۰۰ ساله اخیر وارد شده است؛ رابعاً، طیف کم تعداد اما دلسوز و خیرخواهانه‌ای مانند امام خمینی (ره) و برخی شاگردانشان، طلایه‌دار جبران خسارات وارده به پیکره نیمه‌جان حوزه‌ها و دانشگاهها در ۵۰ ساله اخیر بوده‌اند که برگزاری این فراخوان و امثال آن ادامه همان نگرش ایجاد همدلی و وحدت بین حوزه و دانشگاه می‌باشد.

بنابراین پر واضح است که پس از انقلاب اسلامی و تحصیل استقلال سیاسی و اجتماعی توسط توده مردم، دشمنان قدیمی و استثمارگر که نقشه‌های خود را در غارت و چپاول مادی و معنوی بر ملا شده می‌بینند، ساکت ننشسته و به دنبال راههای دیگری برای نفوذ بر جامعه اسلامی ایران باشند تا رنگ و روی استقلال ملی کشور را تیره و تار نشان داده و مانند سابق، وابستگان فکری خود را به مسند امور بشانند. اما ملتی که با خون دل خوردنها و خون دادنها بسیار، نعمت استقلال سیاسی- اجتماعی را به دست آورده، به درستی می‌داند که استقلال فکری و علمی نیز نیاز به مجاهدت، ریاضت و فداکاری عموم مردم به ویژه نخبگان جامعه دارد. با گذشت حدود سه دهه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تثبیت بخشی از آرمانهای انقلاب در امور اجرایی جامعه، به نظر می‌رسد زیربنای ترقی و رشد اساسی کشور، بهادادن به «توسعه علمی»^۱ است. به عبارت دیگر؛ توسعه اندیشه و علم، زیربنای توسعه سیاسی یا توسعه اقتصادی است. البته قصد کم اهمیت جلوه دادن مقوله‌های سیاست یا اقتصاد را نداریم، اما برای رسیدن به یک «توسعه متوازن»، قبل از شعارهای سیاسی یا اقتصادی که بیشتر جنبه تبلیغاتی و انتخاباتی دارد، تأکید بر نقش علم و دانش و سرمایه‌گذاری معنوی و مادی در زمینه‌های پرورشی، آموزشی و پژوهشی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

مسیر تولید فکر و علم در سایه ایمان و مقولاتی چون «جنبش نرم افزاری» و «ایجاد کرسی‌های نظریه‌پردازی» که مورد تأکید رهبر فرزانه و خردمند انقلاب نیز می‌باشد، همان توجه به اهمیت و تقدّم توسعه علمی است. تأکید بر امر آموزش و بومی کردن دانش مدرن

همدلی حوزه و دانشگاه، ضرورت توسعه علمی ♦ ۱۷

بود که ژاپنی‌ها با وجود اینکه ۲۰ سال بعد از ایرانی‌ها اقدام به تأسیس مدرسه مشابه دارالفنون (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۹) کردند اما کمتر از ۴۰ سال تبدیل به یک کشور فوق مدرن (فراصنعتی) شدند (خیراندیش، ۱۳۸۳، ص ۳۶۸). بگذریم از اینکه روشنفکران ژاپنی (تحصیل کردگان غربی)، غربی شدند، اما مانند روشنفکران دوران قاجاریه، غریزه و دچار مسخ هویتی نشدند.

بنابراین اگر پذیرفتیم که راه برون‌رفت از وضعیت نه چندان مطلوب تولید علم و تقویت آموزه‌های دینی، توسعه علم و اندیشه است، به نظر می‌رسد راهی به جز همدلی و اشتراک نظری بین دستگاه‌های تولید فکر و دانش کشور (حوزه و دانشگاه) نداشته باشیم.

منظور از همدلی (اشتراک نظری) حوزه و دانشگاه

قبل از بررسی منظور فوق، بد نیست مروری اجمالی بر آرای صاحب‌نظرانی که در باب اتحاد حوزه و دانشگاه نظریه‌هایی ارائه داده‌اند، داشته باشیم. هر چند نگارنده قصد نقد و بررسی نظریه‌های مذکور را نداشته و بیشتر به ارائه طرح یا همان پاسخ خود که تا حدودی مطمح نظر حضرت امام خمینی (ره) نیز بوده، پرداخته است.

از مصادیق وحدت حوزه و دانشگاه می‌توان به وحدت اخلاقی، وحدت معرفتی، وحدت ایدئولوژیک، وحدت ساختاری (ارگانیک)، وحدت عملی (پراگماتیک)، وحدت سیاسی و وحدت استراتژیک (راهبردی) اشاره کرد. (نبوی، ۱۳۷۷)

همان‌گونه که اشاره شد، امام خمینی (ره) از تاریخچه و چگونگی گسترش تفکر مسخ‌شده روشنفکران در ایران در دوره قاجاریه و انحراف آن‌گونه تفکرات از مباحث اصلاح‌گرایانه به سمت و سوی مفاهیم سیاسی وارداتی همچون: مساوات، آزادی، پارلمان و ... که اوج آنها در نهضت شکست‌خورده مشروطه و بعداً هم در قالب به کرسی نشاندن حکومت منحوس پهلوی خود را نشان داد، کاملاً آگاه بودند. ضمن اینکه امام راحل علاوه بر بینش عمیق سیاسی و تاریخی و به دلیل طی مدارج عالی علوم حوزوی، طبعاً به عنوان یک عالم و دانشمند دینی و الهی به زوایای تاریک و روشن حوزه‌های علمیه نیز آشنا بودند.

دغدغه اصلی ایشان نسبت به پیوند یا وحدت حوزه و دانشگاه به دلیل تأثیرگذار بودن این دو نهاد مقدس در سرنوشت کشور بود و سعی بلیغ داشتند تا هم حوزه با مقتضیات روز پیشرفت داشته باشد و هم دانشگاه از خطر انحراف فکری و دیکته شده توسط غربیان نجات پیدا کند و در ضمن، هر دو نهاد مذکور با تزکیه و تهذیب، راه سعادت خود و جامعه را به عموم مردم بشناسانند: «شما از دانشگاه مؤمن بیرون دهید و ما از مدرسه مؤمن بیرون بدهیم» (امام خمینی، ۱۳۶۹، ج ۱۱، ص ۹۸). لذا علاوه بر دعوت به وحدت و انسجام عمومی و پیوند حوزه و دانشگاه، به استقلال عمل و وابسته نبودن و وارسته بودن هر کدام توصیه می‌فرمودند:

ما تا خودمان را پیدا نکنیم، تا شرق خودش را پیدا نکند، تا این گمشده پیدا نشود، نمی‌توانیم سر پای خود بایستیم. باید از مغزهای ما اسم غرب زدوده شود (همان، ج ۶، ص ۵۷۳). روشنفکران متعهد و مسئول، بیایید تفرقه و تشتت را کنار بگذارید و به مردم فکر کنید و برای نجات این قهرمانان شهید داده (مردم)، خود را از شر ایسم و ایست شرق و غرب نجات دهید. روی پای خود بایستید و از تکیه به اجانب پرهیزید. (همان، ج ۷، ص ۱۴۰)

تأکید امام خمینی (ره) بر خودسازی، خودباوری و اعتقاد به نفس آحاد جامعه، به خصوص مراکز دینی و علمی بوده است. ضمن اینکه امام راحل (ره) تفکری یکسویه نسبت به دانشگاه به عنوان یک عنصر نامطلوب نداشته‌اند، بلکه خواهان بازیابی و بازنگری در اندیشه‌های حاکم بر دانشگاهها بوده‌اند. اگر جایی به دانشگاهها اشاره داشته‌اند و نجات دانشگاه را از انحراف، نجات جامعه و کشور تلقی کرده‌اند (امام خمینی، ۱۳۶۸، ص ۱۰۸)، در جایی دیگر بیان می‌فرمایند: «خطر تحجرگرایان و مقدس‌نمایان احمق در حوزه‌های علمیه کم نیست» (همان، ص ۷۴) یا: «آن قدر که اسلام از این مقدسین روحانی‌نما ضربه خورده است از هیچ قشر دیگر نخورده است». (همان، ص ۷۶)

بنابراین، نگاه حضرت امام (ره) به حوزه و دانشگاه، یک نگاه صنفی یا جزم‌گرایانه نیست، بلکه ایشان به عنوان یک مصلح واقعی جامعه، خواستار رفع کدورتها و جهل نسبت به یکدیگر و ایجاد تفاهم و تعامل با همدیگر در مسیر رشد و توسعه کشور می‌باشد:

مع الاسف به واسطه بی خبری هر دو قشر [دانشگاهیان و روحانیون] از توطئه‌های شیطانی ابرقدرتها نتیجه چشمگیری گرفته شد؛ از یک طرف از دبستانها تا دانشگاهها کوشش شد که معلمان و دبیران و اساتید و رؤسای دانشگاهها از بین غربزدگان و شرقزدگان و منحرفان از اسلام و سایر ادیان انتخاب و به کار گماشته شوند ... و از طرف دیگر، با تبلیغات سوء، روحانیون و مبلغان و متدینان را از دانشگاه و دانشگاهیان ترسانده و همه را به بی‌دینی و بی‌بند و باری و مخالفت با مظاهر اسلام و ادیان متهم می‌کردند. (همان، ص ۱۰۵)

با ذکر دیدگاههای حضرت امام (ره) مجدداً به این نتیجه می‌رسیم که راه برون‌رفت از عقب‌ماندگی‌های دین و دانش در سطح جامعه، همان همدلی و اشتراک نظر حوزه و دانشگاه است.^۱ تا این همدلی و وفاق نظری و عملی صورت نگیرد، توسعه علم و دانش که زمینه‌ساز جنبش نرم‌افزاری و تولید فکر است، تحقق نمی‌پذیرد.

حال که فرضیه «اهمیت تقدّم توسعه علمی بر سایر مقوله‌ها مانند توسعه سیاسی یا توسعه اقتصادی» تقریباً تأیید شد، بهتر است چگونگی همدلی و اتحاد حوزه و دانشگاه به عنوان مقدمه لازم و ضروری توسعه علمی نیز اندکی تبیین شود. مسلماً در نگاه امام راحل (ره) و دیگر شاگردانشان همچون شهیدان: مطهری، بهشتی، مفتاح و ...، وفاق حوزه و دانشگاه به منزله ترکیب ساختاری (سازمانی) نبوده است؛ چرا که کیفیت آموزشی در هر کدام، متناسب با فضای خاص خود می‌باشد. تلفیق تشکیلات حوزه و دانشگاه در یکدیگر نیز اساساً معقول و مطلوب به نظر نمی‌رسد و تلاش جهت یکپارچه کردن سیستم آموزشی حوزه و دانشگاه امری بی‌حاصل خواهد بود. از طرف دیگر، پاسخ کسانی که معتقدند اساساً وظایف حوزه‌های علمیه و مراکز دانشگاهی از همدیگر منفک بوده و صلاح نیست که هر کدام در حوزه فکری، سیاسی و اجتماعی یکدیگر دخالت کنند نیز چندان منطقی به نظر نمی‌رسد. اگر این نظریه (وحدت معرفتی) را قبول کنیم، خود به خود بر جدایی و ایزوله کردن حوزه‌ها از دانشگاهها و

۱. «دعوت اسلام پیوند همه قشرها و خصوصاً پیوند دانشگاه و فیضیه است». امام خمینی (ره).

به عبارتی غیر علمی کردن حوزه‌های علمیه و غیر دینی کردن دانشگاهها نواخته شده است و به راستی آیا این طرز تفکر در نهایت به سکولاریزه کردن جامعه نمی‌انجامد؟

به نظر می‌رسد همدلی حوزه و دانشگاه در تعامل نظری و آماده سازی زیربنای فکری مورد نیاز جامعه، مناسب‌ترین راه جهت پیشرفت و توسعه اصولی و همه‌جانبه (توسعه متوازن) خواهد بود. بدین صورت که هر نهاد، ضمن حفظ ساختار اصلی و کیفیتهای خاص خود، نهاد دیگر را از نظر فکری یا عملی، یاری می‌رساند. به عبارت دیگر؛ حوزه، نیازهای فکری و ارزشی و اعتقادی دانشگاهها را مرتفع نماید و دانشگاه با ارائه روشهای جدید علوم و تکنولوژی، حوزه‌های علمیه را یاری کند. بدون تردید هر کدام از این مراکز، توانمندی‌های خاص خود را دارند و اگر روشهای مفید و اثربخش آموزشی حوزه یا دانشگاه کارایی خود را به اثبات رسانده‌اند، بهتر است در مرکز دیگر نیز استفاده شود. در دنیای پر شتاب و سریع تکنولوژی و علوم و فنون که برخی جوامع صنعتی را «علم زده» کرده است، قطعاً اگر نیازهای روحی و فطری انسانها اقلان نشود، سرانجامی جز بی‌هدفی و مسخ شدگی به دست نمی‌آید. همان‌گونه که ظهور مکاتب به بن بست رسیده‌ای چون نیهیلیسم^۱ و اگزیستانسیالیسم^۲ در دوران مدرن و پست مدرن غرب امروزی شاهدی بر این ادعاست. از طرفی اگر آموزه‌های دینی مبتنی بر تعقل، اندیشه، آگاهی و دانش نباشد ممکن است در تار و پود تحجر و خرافه گرفتار آیند. در هر دو صورت راه رشد و بالندگی مسدود شده و جامعه سیر قهقراپی خود را خواهد پیمود.

طبق آیه ۲ سوره مبارکه جمعه، تزکیه و تعلم باید توأمان باشد. بنابراین نه حوزه و نه دانشگاه، به تنهایی قادر نخواهند بود قافله سالار توسعه و ترقی باشند. نیازها و مقتضیات فکری و روحی انسانها نیز مانند دنیای پر شتاب تکنولوژی رو به رشد است و اگر دین یا دانش، توان پاسخگویی لازم به این نیازها را نداشته باشد، بدون تردید خود به خود از صفحه زندگی مردم حذف خواهند شد.

1. Nihilism
2. Existencialism

لذا لازمه این نزدیکی و اشتراک نظری، شناخت صحیح از توانمندی‌های یکدیگر و همچنین شناخت و آگاهی کافی از نیازهای فزاینده فکری و اعتقادی افراد جامعه است. شناخت کافی، همان تشخیص صحیح مسائل و مشکلات است. وقتی تشخیص به صورت دقیق انجام پذیرد، ارائه راه حل و راهکار نیز به سهولت امکان پذیر خواهد بود. البته بحث از همدلی و همفکری حوزه و دانشگاه نافی وجود اختلاف نظرهای اندیشه‌ای و فکری نیست، بلکه این اختلاف سلیق در چارچوب «جدال احسن» و یافتن راه صحیح جهت رسیدن به اهداف مطلوب که همان توسعه واقعی جامعه است، می باشد نه به قصد تحمیل تفکرات بر همدیگر یا اینکه خدای ناکرده به سمت توهین و تکفیر یکدیگر.

بررسی روند کاربردی و عملیاتی کردن وحدت حوزه و دانشگاه

بعد از انقلاب فرهنگی در سال ۵۹، تلاشهای زیادی جهت رفع موانع فکری بین حوزه و دانشگاه صورت گرفته که در جای خود قابل تقدیر است؛ مانند وارد کردن دروس معارف اسلامی در سیستم آموزشی دانشگاهها و اضافه نمودن برخی دروس علوم انسانی مانند اقتصاد، روانشناسی و جامعه‌شناسی در برخی حوزه‌های علمیه. بعد از آن کم کم شاهد شکل‌گیری برخی مراکز آموزش عالی و مؤسسات تحقیقی پژوهشی در سطح کشور که عمدتاً در تهران و قم متمرکز هستند می‌باشیم. از جمله:

- راه‌اندازی «دفتر همکاری حوزه و دانشگاه» در سال ۶۱ که با همکاری جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، مؤسسه در راه حق و ستاد انقلاب فرهنگی صورت پذیرفت (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۳، ص ۹-۸) و در حال حاضر به پژوهشکده حوزه و دانشگاه تبدیل شده است.

- تأسیس «سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها» (سمت) در سال ۶۳ جهت بازبینی و پالایش کتب علوم انسانی دانشگاهها که عموماً اقتباس یا ترجمه متون غربی بود، صورت گرفت.

• راه‌اندازی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قم که عهده‌دار تربیت مبلّغ برای داخل و خارج از کشور شد.

• دانشگاه امام جعفر صادق(ع) تهران که جهت تربیت نیروی انسانی متعهد و متخصص برای امور اجرایی و مدیریتی کشور تأسیس شد و در حال حاضر نیز مشغول فعالیت است.

• تأسیس نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها.

هر چند زحمات زیادی در راستای وحدت حوزه و دانشگاه کشیده شده، اما به نظر می‌رسد نه حوزه و نه دانشگاه، از حداکثر توانمندی‌ها و پتانسیل‌های خود جهت ترویج آموزه‌های اصیل اسلامی و متناسب با فرهنگ طلبه و دانشجو استفاده نکرده‌اند. شاید دغدغه به حق و قابل تأمل مقام معظم رهبری در راستای اسلامی کردن دانشگاهها هشدار و تذکری باشد بر ناکارآمدی شیوه‌های اجرایی و عملیاتی وحدت حوزه و دانشگاه. اشکال کار کجاست؟ حوزه؟ دانشگاه؟ یا هر دو؟

به نظر می‌رسد نوعی نگاه ساختاری یا به عبارتی وحدت‌ارگانیکی که قبلاً معایب آن به اجمال بیان شد، در این موضوع خود را نشان می‌دهد. به عنوان نمونه، حوزه‌های علمیه در جهت کمی کردن معیار دانش و علم طلاب تا حدود زیادی خود را شبیه سیستم نمره‌دهی دانشگاهها کردند و کم‌کم تب مدرک‌گرایی (و نه کسب فضیلت و تقوا که سابقاً طلاب به آن دلیل عازم حوزه‌های علمیه می‌شدند) در سطح حوزه‌های علمیه شیوع پیدا کرد و حوزه‌های علمیه نیز جهت عقب‌نمادن از قافله علوم کمی‌انگارانه دانشگاهی، اقدام به ارائه مدرک معادل (معادل با مدارک دانشگاه) نمود و این یعنی فراموش شدن معیار ارزشیابی سنتی حوزه که سابقاً با تشخیص استاد، طلبه اجازه شرکت در کلاس سطح بالاتر را داشت. به عبارت دیگر؛ در این نمونه، حوزه، دانشگاهی شد و نه دانشگاه حوزوی و این همان ضعف دیدگاه اتحاد سازمانی ساختاری است. قبلاً هم توضیح داده شد که مراد از همدلی حوزه و دانشگاه، تبدیل یا مستحیل کردن یکی در دیگری نیست.

نمونه دیگر؛ برخورد منفی‌نگرانه برخی از مسئولان حوزه علمیه با برخی دانشجویان مشتاق و علاقه‌مند که در حین تحصیل دانشگاهی یا پس از فراغت از تحصیل، در حوزه‌های علمیه

مشغول یادگیری علوم حوزوی شدند نیز قابل تأمل است. از سوی دیگر، در برخی محیطهای دانشگاهی هنوز نیز به روحانیون به دیده نه چندان مثبت نگریسته می‌شود. به نظر می‌رسد هر دو نهاد مذکور آن طور که بایسته و شایسته است به خطیر بودن رسالت خود جهت پیشبرد آرمانهای الهی و انسانی در جامعه (حوزه: تقویت دین باوری و دانشگاه: تربیت متخصص متعهد) و گام نهادن در راه پر زحمت و پرمشقت تولید فکر و اندیشه، واقف نیستند.

وقتی روحیه تحقیق و پژوهش جای خود را به کسب مدرک آن هم اکثراً بدون پشتوانه عمیق علمی و تخصصی واگذارد، وقتی دین پژوهی و نهادینه کردن ایمان و یقین مذهبی جای خود را به حفظ ظاهر و ادای برخی تشریفات بی‌روح بسپارد، وقتی مراکز تولید علم و اندیشه به دلیل عدم خودباوری، شهامت و جسارت علمی و حتی همت و پشتکار در تتبع و تحقیق مستمر علوم مختلف را نداشته باشند، آیا می‌شود به آینده علم و دانش این مرز و بوم خوشبین بود؟ به راستی دانشگاهها یا حوزه‌های علمیه چقدر به پرورش و تربیت محقق و عالم ژرف‌اندیش و کاوشگر بها داده‌اند؟

چند درصد از فارغ‌التحصیلان مقاطع مختلف حوزه یا دانشگاه، هم به لحاظ مسلط بودن در رشته تحصیلی مورد علاقه خود و هم به لحاظ کسب فضایل اخلاقی می‌توانند الگوی مناسبی برای نسل بعد از خود باشند؟

آیا حوزه‌های علمیه و دانشگاهها حساسیتی نسبت به ورودی‌ها و خروجی‌های خود در سطح جامعه دارند؟ (تفکر کمی‌انگارانه از دیاد دانشجو و مدرک) آیا شیوع رسمی و علنی خرید و فروش انواع تحقیقها، پایان‌نامه‌ها و رساله‌های مقاطع تحصیلات تکمیلی دانشگاهها آزار دهنده و دردآور نیست؟

موارد فوق و سؤالات دیگری که بیان آنها مجال بیشتری می‌طلبد، از چالشهای اساسی پیش روی مبحث وحدت و همدلی حوزه و دانشگاه است که اگر متولیان امور، بالاخص شورای عالی انقلاب فرهنگی که سیاستهای کلان حاکم بر مراکز آموزش عالی کشور را تدوین می‌کند و سایر مراکز مرتبط از جمله شورای مدیریت حوزه علمیه قم و هیئت امنای دانشگاهها، سریع‌تر تدابیر حکیمانه و عالمانه‌ای جهت رفع معضلات فرسایشی عرصه علم و دین کشور

ارائه ندهند، علاوه بر کاهش اعتبار پیشینه تمدن و علم و هنر ایران اسلامی در هزاره گذشته، شاهد هدر رفتن استعداد های بی شمار مملکت جوان و پر انرژی خود خواهیم بود و همچنان مسیر وابستگی علمی و فکری را با شکلی دیگر و رویکردی جدید ادامه خواهیم داد.

راهکار و پیشنهاد

با توجه به فضای فعلی حاکم بر حوزه های علمی و دانشگاه، موارد ذیل به عنوان راهکار و پیشنهاد ارائه می شود.

۱. تلاش در جهت شناسایی هر چه بیشتر رسالت و وظایف اصلی حوزه و دانشگاه و همچنین آشنا شدن با فضای فکری و ساختاری حوزه و دانشگاه؛ چون به نظر می رسد حوزه و دانشگاه نه تنها از حداکثر توانمندی ها و قابلیت های خود در زمینه وحدت مورد بحث استفاده نکرده اند، بلکه شناخت دقیق و منصفانه ای هم نسبت به یکدیگر ندارند.

۲. نیاز شناسی و مخاطب شناسی حوزه و دانشگاه؛ که پیرو پیشنهاد اول مطرح می شود. بعضاً مشاهده شده که برخی از روحانیون در تعامل و ارتباط با دانشجویان، حساسیتهای مخاطب خود را به خوبی تشخیص نداده و باعث تبعات بعدی می شوند. برای این کار می توان از روحانیون و طلباب علاقه مند، خلاق و البته با معلومات کافی توسط دستگاه های ذی ربط مانند نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها استفاده کرد.

برای شروع پیشنهادهای اول و دوم می توان با برگزاری کارگاه های آموزشی کوتاه مدت در حوزه و دانشگاه مقدمات کار را فراهم نمود.

۳. تأکید بر تقویت روحیه سخت کوشی و تحقیق و پژوهش در حوزه و دانشگاه از طریق ساختار (چارت) آموزشی و عنایت هر چه بیشتر اساتید به «پژوهش محوری» نسبت به «آموزش محوری»؛ تا روحیه پژوهش محوری بر مراکز علمی و تحقیقاتی جامعه حاکم نشود، ادامه دهنده همان سنت ناکارآمد اقتباس و ترجمه خواهیم بود و بحث تولید علم و جنبش نرم افزاری عملاً عقیم خواهد ماند.

۴. به کارگیری و تبادل شیوه‌های مفید آموزشی و تربیتی موجود حوزه یا دانشگاه؛ برای مثال، تقویت شیوه‌های تربیتی، احترام به استاد، کسب معنویت توأم با کسب دانش که در حوزه‌ها بیشتر رعایت می‌شود توسط دانشگاهها یا استفاده از روش جدید پژوهشی توسط حوزه‌های علمیه به خصوص در مبحث متدولوژی که در دانشگاهها بیشتر کاربرد دارد.

۵. مبارزه شدید با مظاهر علنی فساد آموزشی؛ از قبیل جعل مدارک دانشگاهی و حوزوی، فروش مقاله علمی و پروژه‌های تحقیقی.^۱

۶. دورنگه داشتن فضای تحقیقی حوزه و دانشگاه از منازعات بیهوده سیاسی و پرهیز از وجه‌المصالحه شدن مراکز علمی و دینی کشور توسط احزاب و گروههای سیاست‌زده. البته این سخن به مفهوم جدایی حوزه و دانشگاه از مسائل سیاسی و اجتماعی جامعه نیست، بلکه به معنای این است که فضای علمی و تولید اندیشه جامعه به جای اینکه در تدارک آماده‌سازی زیربنای توسعه علمی کشور باشد، درگیر تنشهای بی‌حاصل و زودگذر احزاب و گروههایی نباشد که هدفی جز ارضای منافع شخصی و حزبی خود ندارند. به عبارت دیگر، فضای نقد و کنکاش عالمانه و منصفانه با حب و بغضهای سیاسی آلوده نگردد تا دورنمای علمی و فکری کشور به صورت روشن و شفاف به نسلهای آتی منتقل شود.

۷. تخصیص اوقات بیشتر برخی از مسئولان دفاتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها به انجام امور زیربنایی و ریشه‌ای فرهنگی و پرهیز از مشغول شدن به امور مناسبتی و مراسمهای فصلی. به عبارت دیگر؛ شایسته است دفاتر نهاد نمایندگی، اولویت را به فرهنگ‌سازی مبنایی بر روی افکار دانشجویان بدهند تا اینکه صرفاً به برگزاری مراسم عزاداری، اعیاد و اردوهای زیارتی پردازند؛ چرا که امور فصلی و متنوع فرهنگی از عهده

۱. نگارنده از نزدیک در جریان سوءاستفاده برخی افراد از مدارک جعلی حوزوی و دانشگاهی و حتی نوشتن پایان‌نامه فوق لیسانس و دکترا در قبال دریافت پول و همچنین شاهد تهیه انواع و اقسام مقالات و تحقیقات علوم انسانی و علوم تجربی و حتی پزشکی توسط برخی دانشجویان و تحویل آنها به اساتیدشان بوده است که عموماً این به اصطلاح تحقیقات و مقالات از مراکز مشخصی در سطح شهر به صورت علنی و با قیمت‌های متفاوت خریداری می‌شوند و علی‌رغم پیگیری شخصی از طریق مراجع قانونی، تا کنون اقدامی صورت نپذیرفته است.

معاونتهای فرهنگی دانشگاهها نیز بر می آید. بعضاً مشاهده می شود که برخی مسئولان دفاتر مذکور به عنوان روحانی کاروانهای حج عمره، تمتع و ... چندین ماه از سال، عملاً هیچ گونه حضوری در دانشگاه و بین دانشجویان ندارند. مسلماً این تعدد وظایف و پراکندگی مسئولیتها در درازمدت تبعات مطلوب فرهنگی در بر نخواهد داشت. ضمن اینکه در حال حاضر وضعیت فوق به عنوان یکی از مظاهر ناهماهنگی و بی نظمی، به حساب قاطبه حوزویان و روحانیون گذاشته می شود.

نتیجه گیری

با بررسی ریشه های افتراق و جدایی بین دین و دانش و سیاست که از دو قرن پیش در ایران به صورت علنی و آشکار تحت عنوان جدال بین روشنفکران و علمای مذهبی مطرح بوده، مشخص می شود که بیشترین نفع از تضاد بین این طیف فکری، عاید دشمنان خارجی این مرز و بوم شده است.

به نظر می رسد با توجه به نیاز متقابل دین و علم، دین و سیاست و حتی سنت و مدرنیته در دنیای پر تلاطم و شتابنده امروزی، بهتر است منازعات و مجادلات ویرانگر فکر سلیم را کنار گذاشته و جهت پیشرفت هر چه سریع تر و بهتر وضعیت نه چندان مطلوب تولید فکر و علم امروز جامعه، آن هم در سایه ایمان و اعتقاد به شریعت آسمانی، راهکارهای علمی و مناسب ارائه شود.

بد نیست با سخنی از زنده یاد جلال آل احمد این نوشتار را به پایان برسانیم که:

«هر جا روحانیت و روشنفکران زمان با هم و دوش به دوش هم یا در پی هم می روند، در مبارزه اجتماعی بردی هست و پیشرفتی به سوی تکامل و تحوّل و هر جا که این دو از در معارضه با هم درآمده اند و پشت به هم کرده اند یا به تنهایی در مبارزه شرکت کرده اند، از نظر اجتماعی باخت هست و قدمی به سوی قهقرا». (آل احمد، ۱۳۵۷، ص ۵۲)

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. کتاب مقدس (عهد عتیق).
۳. آدمیت، فریدون (۱۳۴۶)؛ اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، تهران، پیام.
۴. آراسته‌خو، محمد (۱۳۷۹)؛ وامداری غرب نسبت به شرق، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۵. آل‌احمد، جلال (۱۳۵۷)؛ در خدمت و خیانت روشنفکران، تهران، خوارزمی.
۶. امام خمینی، سید روح‌الله (۱۳۶۹)؛ صحیفه نور، ج ۷ و ۱۱، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، سروش.
۷. امام خمینی، سید روح‌الله (۱۳۶۸)؛ صحیفه انقلاب (مجموعه پیامها و وصیتنامه امام خمینی)، مشهد، مؤسسه فرهنگی قدس.
۸. امیری، جهاندار (۱۳۸۳)؛ روشنفکری و سیاست، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۹. تقی‌زاده، سیدحسین (۱۳۶۸)؛ خاطرات (زندگی طوفانی)، تهران، نشر علمی.
۱۰. جعفریان، رسول (۱۳۸۵)؛ جریانها و سازمانهای مذهبی سیاسی ایران، تهران، ناشر مؤلف.
۱۱. جمعی از نویسندگان (۱۳۸۵)؛ کلید دانش (فرهنگ نامه نوجوان)، تهران، نشر طلایی و پیام عدالت.
۱۲. حائری، عبدالهادی (۱۳۷۳)؛ نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایرانی با دو روتیه تمدن بورژوازی غرب، تهران، امیرکبیر.
۱۳. خیراندیش، عبدالرسول (۱۳۸۳)؛ تاریخ جهان، تهران، شرکت چاپ و نشر کتابهای درسی ایران.
۱۴. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه (۱۳۷۳)؛ تاریخچه جامعه‌شناسی، تهران، سمت.
۱۵. رهنمایی، احمد (۱۳۸۱)؛ غرب‌شناسی، قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.

۱۶. شریعتی، علی (۱۳۷۷)؛ مجموعه آثار (با مخاطبهای آشنا)، ج ۱، تهران، حسینیه ارشاد.
۱۷. طباطبایی، محمدحسن (۱۳۸۰)؛ نفوذ فراماسونری در مدیریت نهادهای فرهنگی ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۸. قادری، سیدعلی (۱۳۸۳)؛ سید روح‌الله (زندگی‌نامه امام خمینی)، ج ۱، تهران، نشر عروج.
۱۹. کدی، نیکی آر (۱۳۸۱)؛ ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، نشر دفتر فرهنگ اسلامی.
۲۰. الگار، حامد (۱۳۵۹)؛ نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطه، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، توس.
۲۱. گروه تحقیقات سیاسی اسلام (۱۳۷۹)؛ مؤلفه‌های اندیشه‌های سیاسی امام خمینی (مجموعه مقالات)، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۲. مؤسسه فرهنگی قدر ولایت (۱۳۷۵)؛ حکایت کشف حجاب، تهران، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت.
۲۳. نبوی، سیدعباس (۱۳۷۷)؛ «حوزه و دانشگاه به سوی وحدت راهبردی»، فصلنامه دانشگاه اسلامی، ش ۷، ص ۲.